

ملاحظات در باره جنبش ضد دیکتاتوری مردم ایران (۱)

محمد رضا شالگونی

جنبشی که از اوائل خرداد ماه در پوشش حمایت از کاندیداهای اصلاح طلب ریاست جمهوری، برای مقابله با انتخاب مجدد کاندیدای نظر کرده دستگاه ولایت به راه افتاد، اکنون بیش از شش ماه دوام آورده و به یک جنبش ضد دیکتاتوری آشکار علیه نظام ولایت فقیه تبدیل شده است. دوام، ژرفش بی وقفه، و خصلت توده ای انکار ناپذیر آن جای تردیدی باقی نمی گذارد که جمهوری اسلامی با بزرگ ترین چالش توده ای علیه موجودیت سی ساله اش روبرو شده است. این جنبش به کجا می رود؟ ظرفیت های آن چیست؟ و چگونه می تواند به دیکتاتوری حاکم پایان دهد؟ این ها از جمله سؤالاتی هستند که فضای بحث و هم اندیشی توده ای بی سابقه ای را در میان ایرانیان به وجود آورده و انبوهی از مخالفان جمهوری اسلامی، با گرایشات سیاسی و فکری گوناگون، می کوشند به آنها جواب بدهند. در همراهی با این مبارزه و هم اندیشی توده ای است که لازم می دانم در سلسله یادداشت هایی تا حد ممکن کوتاه (که حوصله خواننده را نیاززند) ضرورت توجه به پاره ای نکات را به مبارزان آزادی یادآوری کنم.

تظاهرات سیاسی و حرکت های مطالباتی

آخرین قدرت نمایی جنبش ضد دیکتاتوری (در ۱۳ آبان) نشان داد که ظرفیت انفجاری و قوام یافتگی این جنبش فراتر از آن است که دستگاه ولایت بتواند با شیوه های معمول سرکوب خفه اش کند. به تجربه "روز قدس" و سیزده آبان به جرأت می توان گفت که همه مناسبت های رسمی (و مجاز) برای تجمع و راه پیمایی در جمهوری اسلامی میدان زور آزمایی جنبش ضد دیکتاتوری مردم و دستگاه ولایت خواهد بود. بنابراین می توان امیدوار بود که ادامه جنبش در چشم انداز بی واسطه تقریباً تضمین شده باشد.

تردیدی نیست که ادامه جنبش، خود یک دست آورد بزرگ و (حتی) تاریخی است، اما به تنهایی برای پیروزی کافی نیست. ادامه جنبش مهم است، زیرا در مقیاس توده ای آگاهی می بخشد، بسیج می کند، تجارب سازماندهی را عمیق تر می سازد و مهم تر از همه، محدودیت توان دیکتاتوری را به نمایش می گذارد. ولی فراموش نباید کرد که ادامه جنبش بدون گسترش دامنه آن، فقط تا حد معینی امکان پذیر است و جنبشی که نتواند گسترش یابد، بعد از مدتی فروکش می کند. بعلاوه، گسترش دامنه جنبش و توده ای و سراسری شدن آن است که می تواند توازن نیرو را به نفع مردم به هم بزند. حقیقت این است که مسأله اصلی جنبش اعتراضی مردم ایران اکنون دیگر ادامه حرکت نیست؛ بلکه ادامه گسترش یابنده آن است.

اما گسترش دامنه جنبش چگونه می تواند صورت بگیرد؟ تلاش برای یافتن پاسخی به این سؤال نمی تواند و نباید در حوزه تدابیر و تکنیک های سازماندهی، محدود بماند. زیرا مانع اصلی بر سر راه گسترش دامنه جنبش هنوز پیش از هر چیز دیگر توازن نیرو است و این مشکلی سیاسی است که صرفاً با تدابیر تکنیکی قابل حل نیست. اولین و مهم ترین مسأله هر جنبش ضد دیکتاتوری این است که چگونه می تواند تیغ سرکوب را کندتر کند. هرگز نباید فراموش بکنیم که مخالفت علنی و مستقیم با دیکتاتوری عموماً هزینه سنگینی دارد؛ سنگین تر از آن که اکثریت بزرگ مردم توانش را دارند. بعلاوه دیکتاتوری با قانونیت قابل جمع نیست، به ویژه هنگامی که احتمال توده ای تر شدن مخالفت علنی با آن بیشتر می گردد. در نتیجه، تشدید سرکوب معمولاً طبیعی ترین همزاد هر جنبش ضد دیکتاتوری است و تا مرحله معینی آن را همراهی می کند. و بالاخره، وحشت مردم از سرکوب یکی از کلیدی ترین شرایط ادامه دیکتاتوری است و تا زمانی که رژیم توانایی تشدید سرکوب را داشته باشد، وحشت از آن در میان اکثریت بزرگ مردم کاملاً طبیعی و قابل فهم است. با توجه به نکات یاد شده، در افق مشهود کنونی، گسترش کیفی دامنه جنبش ضد استبدادی صرفاً از طریق ادامه و تکرار تظاهرات سیاسی ناشدنی است. زیرا هزینه شرکت در آن هنوز برای اکثریت بزرگ مردم بسیار سنگین است.

اما اکثریت مردم تماشاگران بی تفاوت تظاهرات اعتراضی نیستند، بلکه با همدلی انکار ناپذیری آنها را همراهی می کنند و مهم تر از این، آنها به خاطر مشکلات فزاینده معیشتی شان به رویارویی با رژیم کشیده می شوند. همه

اخبار و قرائن نشان می دهند که حرکت های مطالباتی کارگران و زحمتکشان در شش ماهه اخیر در مقایسه با سال قبل آشکارا بیشتر شده اند. فراموش نباید کرد که تظاهر به مستضعف نوازی همیشه یکی از حربه های اصلی جمهوری اسلامی برای ایجاد شکاف در مبارزات مردم بوده است. ناهم سویی و نا هم زمانی مبارزات اقتصادی و معیشتی اکثریت زحمتکش جامعه با مبارزات فرهنگی و سیاسی علیه رژیم همیشه یکی از عواملی بوده که تراکم کافی فشار نارضایتی توده ای بر رژیم را دشوار می کرده است. اما اکنون برای اولین بار در طول حیات جمهوری اسلامی شرایط مساعدی برای هم سویی و هم زمانی و حتی پیوند میان مبارزات بخش های مختلف مردم به وجود می آید. جمهوری اسلامی به وضعیتی رانده شده که ناگزیر است درست در حین رویارویی با یک جنبش ضد دیکتاتوری پرنفس، نان از سفره به حد کافی بی رونق زحمتکشان بریابد. این وضعیت نمی تواند برای همیشه دوام بیاورد، زیرا مجموعه عوامل به وجود آورنده آن معلوم نیست تا کی ثابت خواهد ماند. بنابراین تا فرصت از دست نرفته باید برای هم سویی و هم آهنگی میان مبارزات سیاسی و مطالباتی به تلاش برخاست.

هم سویی و هم آهنگی میان مبارزات سیاسی و مطالباتی موجود، خود به خود صورت نخواهد گرفت و حتی گسترش هم زمان هر دو شاخه ضرورتاً به هم سویی و هم آهنگی نخواهد انجامید. این کار تلاش آگاهانه و پی گیرانه می خواهد و پیشرفت آن حد اقل به چند شرط بستگی دارد:

1. لازم است فعالان هر دو شاخه مبارزه با همدلی به یک دیگر بنگرند و گسترش هر دو شاخه را لازم و تکمیل کننده دیگری بدانند.
2. قانونمندی ویژه هیچ یک از دو شاخه مبارزه نباید نادیده گرفته شود. حقیقت این است که مبارزه برای خواست های مشخص اقتصادی و اجتماعی عیناً از قانونمندی مبارزه سیاسی و مخصوصاً مبارزه سیاسی ضد دیکتاتوری تبعیت نمی کند. مبارزه ضد دیکتاتوری با هر بهانه ای که شروع شود، ناگزیر به رویارویی با هسته مرکزی قدرت سیاسی کشیده می شود و گرنه از گسترش و ژرفش بازمی ماند. در حالی که مبارزه برای خواست های مشخص اقتصادی و اجتماعی ضرورتاً محکوم به رویارویی مستقیم با قدرت سیاسی نیست. بنابراین می تواند با زبان متفاوتی پیش برود و از فرصت ها و فضاهایی استفاده کند که مبارزه ضد دیکتاتوری از همان آغاز شکل گیری ناگزیر می شود از آنها فاصله بگیرد.
3. توجه شود که دو شاخه مبارزه غالباً به موازات هم پیش می روند و نه در امتداد هم. و نیروهای متفاوتی را به میدان می آورند. مثلاً تجربه نشان می دهد که بسیاری از حرکت های کارگری حتی در موقعیت های انقلابی، با آن که مضمون کاملاً انقلابی پیدا می کنند، ولی همچنان پوشش مطالباتی خود را نگه می دارند. این یک پوشش دفاعی است. فراموش نباید کرد که مثلاً شرکت کنندگان در یک تظاهرات سیاسی خیابانی علیه دیکتاتوری، تا زمانی که دستگیر نشده اند (و گاهی حتی پس از دستگیری) می توانند هویت فردی و محل اقامت خود را مخفی نگهدارند، اما کسانی که مثلاً در یک اعتصاب کارگری شرکت می کنند، هویت فردی کاملاً شناخته شده ای دارند. بنابراین هر دو گروه نمی توانند با زبان واحدی حرف بزنند. حتی یک فرد واحد معمولاً ناگزیر می شود در یک تظاهرات خیابانی و در یک حرکت مطالباتی، در دو نقش متفاوت ظاهر شود.
4. هیچ یک از دو شاخه مبارزه نباید به صورت ابزار در خدمت دیگری نگریده شود. زیرا هر دو دلیل وجودی خاص خود را دارند و در صورتی می توانند دوام و گسترش یابند که آن را نادیده نگیرند. مبارزات اقتصادی و اجتماعی مردم با شکل گیری جنبش ضد دیکتاتوری کنونی به وجود نیامده اند و حتی بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی نیز باید ادامه داشته باشند و موجودیت مستقل، نیرومند و توده ای آنها می تواند مهم ترین تضمین برآمدن یک جنبش واقعاً دموکراتیک و مردمی از بطن جنبش ضد دیکتاتوری کنونی باشد. بنابراین نباید صرفاً به عنوان ابزاری برای مقابله با ولایت فقیه نگریده شوند.

ساده لوحی است اگر گمان کنیم که همه جریان های فعال در جنبش ضد دیکتاتوری کنونی برای پیوند میان دو شاخه اصلی مبارزات مردم تلاش خواهند کرد. حقیقت این است که بسیاری از خواست های اقتصادی و اجتماعی مردم خصلت طبقاتی دارند، در حالی که اصلاح طلبان حکومتی و بخش بزرگی از جریان های مخالف جمهوری اسلامی از پررنگ شدن خواست های طبقاتی وحشت دارند. تصادفی نیست که هنوز چیزی نشده، بعضی از سخنگویان شناخته شده اصلاح طلبان (مخصوصاً در خارج کشور) مدام دارند در باره خطر چپ هشدار می

دهند. لولویی که آنها از چپ درست می کنند ، بیش از هر چیز بیان وحشت شان از احتمال مشتعل شدن مبارزات طبقاتی است. هر چند مترادف کردن مبارزات طبقاتی با چپ نیز ساده لوحانه است ، اما حقیقت این است که تنها یک نیروی چپ عمیقاً معتقد و متعهد به آزادی و برابری همگانی می تواند مبارزات طبقاتی اکثریت زحمتکش را با جنبش ضد دیکتاتوری پیوند بزند. آیا چنین نیرویی با شتابی کافی خواهد توانست شکل بگیرد و نگذارد فرصت کنونی از دست برود؟

۱۰ آذر ۸۸ (اول دسامبر ۲۰۰۹)

ملاحظات در باره جنبش ضد دیکتاتوری مردم ایران (۲)

حکومتی که پایان کار خود را به چشم می بیند

بعد از اعتراضات گسترده و سراسری دانشجویان در ۱۶ آذر ، وقتی دستگاه ولایت پاره شدن عکس خمینی را به "پیراهن عثمان" تبدیل کرد تا اصلاح طلبان را بر دو راهی بی اعتنایی به میراث خمینی یا اعلام بیزاری از جنبش مردم بکشاند ، بیش از هر چیز ناتوانی خود را به نمایش می گذاشت. زیرا هر دیکتاتوری به علائم و نشانه های مقدسی نیاز دارد که اهمیت شان در پاسداری از رژیم کمتر از نیروهای سرکوب نیست.

و در دیکتاتوری های ایدئولوژیک که معمولاً فرمانروا می کوشد خود را پاسدار اصول و "مصلح" عمومی تر و برتری قلمداد کند ، این مقدسات نقش مهم تری بازی می کنند. اصل ولایت فقیه برای جمهوری اسلامی از چنان اهمیتی برخوردار است که خامنه ای در یکی از "فتوا" های خود آن را "از شئون ولایت و امامت و از اصول مذهب" *^۱ اعلام کرده است. در چنین نظامی طبیعی است که خمینی نه تنها به عنوان بنیان گذار نظام ، بلکه همچنین نخستین اجراء کننده اصل حیاتی و "الهی" ولایت فقیه در تمام طول تاریخ شیعه ، از تقدس ویژه ای برخوردار باشد. به همین دلیل وقتی "صدا و سیمای" جمهوری اسلامی تصمیم گرفت پاره شدن عکس خمینی را به داغ ترین تیتر خبری خود تبدیل کند ، جایی برای تردید باقی نمی گذاشت که دستگاه ولایت خود را چنان در خطر می بیند که به خطر اعتراف به بی حرمت شدن یکی از مقدساتش تن می دهد. البته نقشه ولایت مآبان این بود که در میان مخالفان شان شکاف ایجاد کنند و دستی بازتر برای سرکوب های خشن تر داشته باشند. اما خود همین نقشه درماندگی آنها و ناکارآمدی سرکوب های شان را نشان می داد و وقتی به اجرا گذاشته شد درماندترشان کرد. زیرا نه توانستند مخالفان شان را به جان هم بیندازند و نه توانستند نیرویی به حمایت از میراث خمینی بسیج کنند. بعلاوه ، آن نقشه که تدارکی برای مقابله با اعتراضات احتمالی مردم در ماه محرم هم بود ، با رسیدن محرم کاملاً به ضد خودش تبدیل شد.

روز سوم محرم ، مرگ ناگهانی منتظری دستگاه ولایت را با موقعیت پیش بینی نشده ای روبرو ساخت. آنها که با "گارد باز" به رویارویی حادثه رفته بودند ، به سرعت دریافتند که به زمین نا شناخته ای وارد شده اند. بنابراین بعد از ظهر همان روز انتشار مطالب توهین آمیز در باره منتظری متوقف گردید و پیام تسلیت "مقام معظم رهبری" (که بادمجان دور قاب چین های دربارش آن را "حکیمانه ، بزرگوارانه و کریمانه" نامیدند) شرف صدور یافت. آن پیام ظاهراً تلاشی بود برای درآوردن چاشنی انفجاری حادثه ؛ ولی دستگاه ولایت هراسان تر از آن بود که مراسم ختم مردی را که پیام خود دیکتاتور او را "فقیهی متبحر و استادی برجسته" می نامید ، تحمل کند. پس مجلس ختم او را از همان روز اول در مسجد اعظم قم به هم زدند. اما وحشت از مردم چنان دستگاه ولایت را فرا گرفته بود که نمی توانست به پیش گیری هایی در این حد بسنده کند. چند روز بعد در عصر روز تاسوعا (یعنی یکی از مقدس ترین ساعات تقویم شیعه) "زنده خور" های مقام منیع ولایت شیشه های حسینی جماران را شکستند و در خود روز عاشورا دهها تن از تظاهر کنندگان را به خاک و خون کشیدند و بسیاری از شهرهای کشور را به میدان جنگ تبدیل کردند. به این ترتیب ، آنها نه تنها ناگزیر شدند همه بافته های دو هفته پیش خودشان را در باره پاره شدن عکس خمینی پنبه کنند ، بلکه نشان دادند که برای ماندن در قدرت حاضرند حتی مقدس ترین مقدسات خود را زیر پا بیندازند و بی مقدار کنند. البته این کار آنها عجیب و غیر قابل پیش بینی نبود. از حق نباید گذشت که آنها توصیه خود خمینی را به کار می بستند. مگر او نبود که در آن نوشته معروفش

* ۱ به نقل از محسن کدیور : "پاکسازی جمهوری اسلامی از ولایت جائر" ، ۴ دی ۱۳۸۸

در جواب پریشان‌گویی‌های همین خامنه‌ای تأکید کرد که برای حفظ حکومت اسلامی می‌شود حتی نماز و روزه و سایر فروع دین را به طور موقت تعطیل کرد؟

شاید خمینی نمی‌دانست که وقتی کار حکومت اسلامی به آنجا برسد که نماز و روزه را تعطیل کند، به دیکتاتوری لخت و عوری تبدیل می‌شود که دیگر هیچ مسلمانی هم نمی‌تواند آن را تحمل کند. در واقع هر حکومت خودکامه، صرف نظر از عنوان رسمی و هدف‌های اعلام شده‌اش، ذاتاً حکومتی است که جز پرنسیپ قدرت هیچ پرنسیپ دیگری ندارد. پرنسیپ قدرت نهایتاً فرمانروا را بر فراز هر نوع قاعده و قانون مقید کننده می‌نشانند. چنین حکومتی مخصوصاً در لحظه‌های بحرانی، به فرمانروایی موجود دویایی فرو کاسته می‌شود که جز حفظ خود در قدرت به هیچ اصل و قراری متعهد و مقید نیست. همچنین شاید خمینی نمی‌دانست که وقتی کار حکومت اسلامی به آنجا برسد که ناگزیر شود نماز و روزه را تعطیل کند، دیگر هیچ نیرویی نمی‌تواند آن را به توقف در همان حد تعطیل موقتی فروع دین محدود کند. موجود دویایی که می‌تواند مصلحت دین را در حد مصلحت فرمانروایی خود خلاصه کند، چرا نتواند در اصول دین نیز دست ببرد؟ وقتی خامنه‌ای اعلام می‌کند که ولایت فقیه "از شئون ولایت و امامت و از اصول مذهب" است، آیا همین کار را نکرده است؟ اکنون در جمهوری اسلامی آیا کسی می‌تواند علناً از مباینت اصول مذهب شناخته شده شیعه با اصل اعلام شده خامنه‌ای سخن بگوید و از مجازات معاف باشد؟ و بالاخره شاید خمینی نمی‌دانست که اگر کار حکومتی به آنجا برسد که جز پرنسیپ قدرت به هیچ اصل دیگری مقید نباشد، ناگزیر است به زور عریان تکیه کند. و جمهوری اسلامی حالا به جایی رسیده است که جز زور عریان تکیه گاهی ندارد.

اما فراموش نکنیم که معمولاً حتی کم عقل‌ترین خودکامگان نیز می‌کوشند برای جلب رضایت مردم یا دست کم بخشی از آنها راهی پیدا کنند و زور و خشونت را با لعابی از رضایت بپوشانند. پس باید دید چرا دستگاه ولایت به زور عریان روی آورده است؟ به نظر من، جز ترس از پایان کار نظام علت دیگری نمی‌تواند در میان باشد. حکومتی که مقدس‌ترین مقدسات خود را زیر پا می‌گذارد و توسل به زور عریان را تنها راه نجات خود می‌یابد، حتماً پایان کار خود را به چشم می‌بیند. منظوم این نیست که جمهوری اسلامی در حال فروپاشی است یا با تکرار همین اعتراضات و راه پیمایی‌های سیاسی در حد تاکتونی به زودی سرنگون می‌شود؛ بلکه بر ذهنیت فرمانروا دست می‌گذارم که حکومت خود را در حال سرنگونی می‌بیند و چنان وحشت زده است که گمان می‌کند جز ایجاد فضای وحشت عمومی و به خاک و خون کشیدن هرچه وسیع‌تر جنبش اعتراضی راه دیگری نمانده است. جز حاکم شدن چنین ذهنیتی بر دستگاه ولایت، چه چیزی می‌تواند آنها را به برهم زدن مجلس ختم منتظری، حمله به حسینیه خود خمینی، آن هم در شامگاه تاسوعا و کشتار مردم بی سلاح، آن هم در روز عاشورا بکشاند؟ راستی حتی اگر همه حاضران در ختم منتظری یا حسینیه جماران یک صدا شعار "مرگ بر دیکتاتور!" می‌دادند، واقعاً حکومت کله پا می‌شد؟! نه، اما دستگاه ولایت موقعیت خود را چنان شکننده می‌بیند که حتی از تک فریاد "مرگ بر دیکتاتور!" نیز به لرزه در می‌آید.

البته این وحشت از شورش مردم بی پایه نیست. اولاً ارزیابی دستگاه ولایت از ظرفیت انفجاری عظیم جنبش ضد دیکتاتوری مردم واقع بینانه است؛ ثانیاً اینها می‌دانند که جایی برای عقب نشینی ندارند و جز با گذاشتن تیغ برهنه بر گلو مردم راهی برای فرار از این مخمصه برایشان باقی نمانده است. بنابراین دوره خشن‌تر و خونین‌تری در پیش رو داریم؛ جایی برای خوش بینی وجود ندارد؛ آنها هرچه بتوانند خواهند کرد تا جنبش مردم را درهم بشکنند. ولی آیا خواهند توانست؟ در این دوره حساس و سرنوشت ساز، پاسخ این سؤال به دو چیز بستگی دارد: یک - میزان توانایی جنبش ضد دیکتاتوری در گستراندن هر چه بیشتر دامنه خود و مخصوصاً فعال‌تر شدن اکثریت عظیم زحمتکش در مقابله با دیکتاتوری؛ دو - توانایی مردم در ایجاد شکاف و تزلزل در میان نیروهای مسلح و کشاندن عناصر سالم آنها به طرف جنبش.

۱۱ دی ۱۳۸۸ (اول ژانویه ۲۰۱۰)

ملاحظات در باره جنبش ضد دیکتاتوری مردم ایران (۳)

جنبش مردم و رهبری اصلاح طلبان

جر و بحث گسترده ای که بر سر بیانیه شماره ۱۷ میر حسین موسوی درگرفته ، بیش از هر چیز نشان دهنده نقش بحث انگیز اصلاح طلبان حکومتی در جنبش کنونی مردم ایران است. بدبینی به حق اکثریت مخالفان جمهوری اسلامی در باره پیوند انکار پذیر اصلاح طلبان با دستگاه ولایت فقیه یا الیگارشی حاکم و همچنین نقش مهم بسیاری از آنها در فجایع و جنایات دهه اول حاکمیت جمهوری اسلامی ، در ذهن عده ای چنان سنگینی می کند که حضور آنها را در جنبش ضد استبدادی کنونی مانع پیشروی آن می دانند یا حتی ظرفیت های رهایی بخش خود این جنبش را زیر سؤال می برند. من فکر می کنم هر دو نتیجه گیری نادرست است و می تواند صدمات جبران ناپذیری بر جنبش مردم وارد سازد ، به دلایلی که در زیر توضیح می دهم:

۱. حضور اصلاح طلبان در جنبش اعتراضی مردم نتیجه بحران درونی قدرت در جمهوری اسلامی است. منشاء این بحران درونی را باید در تکیه بی سابقه و فزاینده دستگاه ولایت بر نیروهای نظامی و امنیتی جستجو کرد که مخصوصاً بعد از پیروزی اصلاح طلبان در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۷۶ شتاب بیشتری پیدا کرد و با دستیابی احمدی نژاد به ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۴ شکل آشکارتری به خود گرفت. روند نظامی - امنیتی شدن فزاینده حکم رانی در جمهوری اسلامی نه صرفاً محصول کج اندیشی خامنه ای و پیرامونیان او ، بلکه نتیجه دینامیک گریز ناپذیر دیکتاتوری است. این قانون عمومی حاکم بر همه رژیم های دیکتاتوری است که همراه با ریزش پایه حمایتی خود (البته در صورتی که پایه حمایتی داشته باشند) و گسترش نارضایتی های مردم به سرکوب گری خشن تر و همه جانبه تری کشیده می شوند. اما روند نظامی - امنیتی شدن فزاینده جمهوری اسلامی ، نه تنها اصلاح طلبان ، بلکه بعضی از جریان های دیگر حکومتی را نیز نگران کرده است. مثلاً وقتی افرادی مانند هاشمی رفسنجانی ، ناطق نوری ، عسکر اولادی و باهنر که مسلماً به جریان واحدی تعلق ندارند ، هر یک به زبان و شیوه خاص خود ، ناخشنودی شان را از این روند نظامی - امنیتی شدن حکم رانی نشان می دهند ؛ یا اکثریت مراجع تقلید و مدرسان با نفوذ "حوزه های علمیه" به صورت مستقیم یا غیر مستقیم در باره اوضاع کشور لب به اعتراض و شکوه می گشایند ، تردیدی نمی توان داشت که بحرانی عمیق جناح های مختلف حکومت کنندگان را به جان هم انداخته است. در واقع بخش بزرگی از جریان های درونی حکومت (که غالب شان دل خوشی هم از اصلاح طلبان ندارند) از چیرگی نظامی - امنیتی ها در ساختار قدرت نگرانند. اینها به دو دلیل از حذف اصلاح طلبان از نهادهای حکومتی می ترسند: اولاً به خاطر منافع اخص خودشان که با تمرکز همه جانبه امور در بیت رهبری به خطر خواهد افتاد و همه در حد آستان بوسان سلطانی مطلق العنان در خواهند آمد ؛ ثانیاً به خاطر شکننده تر شدن کل رژیم که موجودیت همه شان را بر باد خواهد داد. به عبارت دیگر ، همه اینها می دانند که با حذف اصلاح طلبان هر نوع قاعده و قانون حاکم بر روابط "خودی ها" بی معنا خواهد شد و لطف و غضب فرمانروا تعیین کننده نزدیکی و دوری با قدرت خواهد شد.

۲. اصلاح طلبان به میل خود به جنبش اعتراضی مردم نپیوسته اند ، بلکه "از بد حادثه اینجا به پناه آمده اند". آنها عملاً از ساختارهای قدرت بیرون رانده شده اند و دستگاه ولایت دیگر حاضر نیست به عنوان یک نیروی "خودی" فعال و نیرومند تحمل شان کند. زیرا رویارویی مردم با نظام ولایت فقیه به جایی رسیده است که ماندن اصلاح طلبان در ساختارهای قدرت ، دستگاه ولایت را آسیب پذیرتر می سازد. برای روشن شدن مسأله کافی است به این سؤال جواب بدهیم که آیا دستگاه ولایت می تواند این خواست میر حسین موسوی (در بیانیه شماره ۱۷ وی) را در باره "یک رقابت آزاد و منصفانه" انتخاباتی که نتیجه اش شبیه "مجالس اولیه انقلاب" باشد ، بپذیرد؟ پاسخ قطعاً منفی است. نه این که آن مجالس تحفه ای بودند. فراموش نکرده ایم که آن "مجالس اولیه" نه فقط با ولایت فقیه مخالفتی نداشتند ، بلکه مرکز تجمع جنایتکارانی بودند که با خفه کردن سیستماتیک انقلاب مردم ، همین نظام جهنمی ولایت فقیه را بر کشور تحمیل کردند. اما دستگاه ولایت دیگر نمی تواند حتی آن نوع مجالس هم را تحمل کند. زیرا در شرایط امروزی فقط برچیده شدن "نظارت استصوابی" کافی است تا کانون مقاومت نیرومندی در مقابل دستگاه ولایت ایجاد شود و تعادل آن را به هم بریزد. به تجربه می دانیم که حتی با وجود "نظارت استصوابی" ، مردم به محض شناسایی کاندیدای نامحسوب

برای دستگاه ولایت ، بلافاصله می کوشیدند او را به سپری برای بیان نارضایی های شان تبدیل کنند. این را بارها در "دوره اصلاحات" و نیز در همین انتخابات خرداد گذشته مشاهده کرده ایم. به قرینه همین تجربه می توان حدس زد که برچیده شدن فقط نظارت استصوابی چه فشار سیاسی سنگینی می تواند بر دستگاه ولایت وارد سازد. بنابراین مهم نیست که اصلاح طلبان چه می گویند ، مسأله این است که بیزاری مردم از نظام ولایت فقیه چنان خصلت انفجاری پیدا کرده است که از هر شکافی در نظام حاکم به بیرون فوران می کند و بسیاری از محاسبات دستگاه ولایت را به هم می ریزد. به همین دلیل آنها ناگزیرند و می کوشند این شکاف ها را از بین ببرند. در هر حال ، اصلاح طلبان نیستند که علیه ولایت فقیه برخاسته اند ، دستگاه ولایت است که حضور آنها در ساختارهای قدرت را تهدیدی علیه خود می بیند. فراموش نباید کرد که اکثریت کادرهای اصلی اصلاح طلبان بلافاصله بعد از نخستین اعتراضات توده ای علیه تقلب انتخاباتی دستگیر شدند و سپاه حتی پیش از شروع انتخابات ، آنها را به سازماندهی "انقلاب مخملی" و همدستی با قدرت های خارجی متهم کرد.

۳. نفوذ اصلاح طلبان در جنبش اعتراضی مردم با گسترش و ژرفش این جنبش رابطه معکوس دارد. نگاهی به تجربه هفت ماه گذشته جایی برای تردید باقی نمی گذارد که هرچه جنبش ادامه می یابد ، شعارهای آن از محدوده خواست های اصلاح طلبان فراتر می رود و نفوذ اصلاح طلبان در هدایت آن کاهش می یابد. کسانی که پیوندی ذاتی میان جنبش کنونی و خواست های اصلاح طلبان برقرار می کنند ، رابطه معکوس در تحول این دو را نادیده می گیرند. این جنبش محصول ناخرسندی و نفرت انباشته شده اکثریت قاطع مردم ایران از جمهوری اسلامی است و به طور گریزناپذیر و فزاینده به سمت ضدیت با اصول بنیادی نظام جهت گیری می کند. در حالی که اصلاح طلبان بخشی از همین نظام هستند که منافع انکارناپذیری در حفظ آن دارند و با سقوط آن ، در بهترین حالت به حاشیه میدان سیاست رانده خواهند شد. بعلاوه جنبش کنونی ، به لحاظی محصول سقوط گفتمان اصلاح طلبی است. فراموش نکنیم که نقطه شکل گیری این جنبش اعتراضی دائماً رادیکال شونده در کودتای انتخاباتی و رانده شدن اصلاح طلبان از قدرت بود. کودتای انتخاباتی با یک ضربه واحد سه کار انجام داد: اولاً پوشش قانونی مردم برای بیان اعتراضات شان را از دست آنها گرفت ؛ ثانیاً گفتمان اصلاح طلبی را که همچون حائلی بر سر راه رادیکال شدن اعتراضات مردم عمل می کرد ، از میان برداشت ؛ ثالثاً اصلاح طلبان را به شورش علیه ولی فقیه کشاند و به میان مردم پرتاب کرد. در نتیجه ، وضعیت ظاهراً متناقضی به وجود آمد: گفتمان اصلاح طلبی به ورشکستگی کشانده شد ولی در همان حال اصلاح طلبان رهبری جنبش اعتراضی علنی و عملاً فراقانونی مردم را در دست گرفتند. اما همه قرائن نشان می دهند که این تناقض گذراست. گروهی از حکومت کنندگان "از بد حادثه" ناگزیر شده اند خود را در میان مردم جاسازی کنند. آنها به جنبش اعتراضی مردم نیاز دارند ، زیرا بدون این جنبش هیچ اند و در عین حال رادیکال شدن جنبش را هم تهدیدی برای خود می بینند. اما نکته مهم این است که این بار جنبش ضد استبدادی آشکار و پرنفسی وجود دارد که با ابتکار توده ای مردم پیش رانده می شود ، نه با ابتکار و نقشه اصلاح طلبان. در واقع اکنون اصلاح طلبان میان جنبش ضد استبدادی و رژیم استبدادی منگنه شده اند و دینامیک جنبش دائماً از نفوذ آنها می کاهد. مقایسه ای میان وضعیت جنبش کنونی و جنبش ضد استبدادی سال ۱۳۵۷ می تواند این تحول را به نحو روشن تری نشان بدهد. در آن سال همراه با گسترده تر و رادیکال تر شدن جنبش توده ای ، نفوذ روحانیت زیر رهبری خمینی نیز افزایش می یافت ، اما در حال حاضر ، همراه با ادامه و رادیکال شدن جنبش ، نفوذ اصلاح طلبان کمرنگ تر می گردد. این تفاوت از آنجاست که اولاً روحانیت طرفدار خمینی با رژیم شاه خویشاوندی ایدئولوژیک نداشت ؛ ثانیاً از شبکه ارتباطی و سازمانی مستقلی برخوردار بود که دیکتاتوری شاه ، به خاطر تعهدات مذهبی اش ، نمی توانست بیش از حد معینی بر آن فشار بیاورد. در حالی که اصلاح طلبان هم پیوند ایدئولوژیک انکارناپذیری با دستگاه ولایت دارند و هم شبکه ارتباطی و سازمانی شان شکننده است.

۴. جنبش کنونی نخست زیر رهبری اصلاح طلبان و در اعتراض به تقلب انتخاباتی شکل گرفته و با وجود رادیکال تر شدن دائمی و حتی جهشی شعارهایش در شش ماه گذشته ، هنوز کاملاً از زیر رهبری آنها خارج نشده است ، یا دست کم هنوز هم اصلاح طلبان پرنفوذترین جریان درون این جنبش محسوب می شوند. ادامه نفوذ آنها علل چندی دارد که نباید نادیده شان گرفت: یک - اصلاح طلبان همچنان با جنبش همراهی می کنند و علی رغم این که شعارهای جنبش هم اکنون از محدوده ایدئولوژیک آنها فراتر رفته ، ولی هنوز به آن پشت

نکرده اند. بنابراین نفوذی که در نقطه شکل گیری جنبش داشتند، هرچند کم رنگ تر شده، ولی فرو نریخته است. دو - اصلاح طلبان به خاطر جایگاهی که در ساختار قدرت داشته اند هنوز هم از شبکه ارتباطی و سازمانی علنی و قانونی گسترده ای برخوردارند که تحرک سیاسی شان را در سطح سراسری حفظ می کند. در واقع آنها تنها جریانی هستند که هنوز موجودیت قانونی را با حضور و نفوذ در جنبش شورشی یک جا دارند و این امکاناتی برای آنها فراهم می آورد که جریان های سیاسی دیگر از آن محرومند. سه - بخش قابل توجهی از فعالان جنبش کنونی هنوز از مدار حکومت دینی خارج نشده اند. آنها ممکن است با ولایت سید علی خامنه ای یا حتی با اصل ولایت فقیه مخالف باشند، ولی هنوز از جدایی دین و دولت دفاع نمی کنند. اینها پایه اجتماعی اخص اصلاح طلبان هستند که البته در ایجاد تزلزل در میان طرفداران ولایت فقیه هم نقش مهمی دارند. چهار - و مهم تر از همه، دشواری مبارزه ضد استبدادی در شرایط سرکوب خشن، عاملی است که هنوز جنبش توده ای مردم را به استفاده از یک سپر یا پوشش دفاعی ناگزیر می سازد. اصلاح طلبان این پوشش دفاعی را فراهم می آورند و تا زمانی که توازن نیرو به طور کیفی به نفع جنبش ضد استبدادی تغییر نکرده، این پوشش نقش مهمی در تداوم جنبش خواهد داشت. تصادفی نیست که غالب تظاهرات و راه پیمایی های اعتراضی تائکونوی در فرصت هایی صورت گرفته که روزها و نماد های رسمی جمهوری اسلامی ایجاد کرده اند.

اگر نکاتی که گفتم درست باشند، نتیجه باید گرفت که،

۱. یک - هم ذات پنداشتن جنبش ضد دیکتاتوری مردم با رهبری آن اشتباهی بزرگ و بسیار خطرناک است. همانطور که گفتم پیوندی ذاتی میان این دو وجود ندارد، بلکه مردمی که برای رهایی از زیر یوغ یک حکومت تاریک اندیش و خون ریز می جنگند، ناگزیر بوده اند و هنوز هم ناگزیرند به دم دست ترین امکانات موجود متوسل بشوند. حقیقت این است که بدون توجه به ظرفیت انفجاری نارضایی مردم از نظام، برجسته شدن نقش اصلاح طلبان غیر قابل توضیح خواهد ماند. فراموش نباید کرد که هیچ جنبش بزرگ توده ای را نمی توان فقط با رهبری آن مورد داوری قرار داد. مثلاً تردیدی نمی توان داشت که روحانیت طرفدار خمینی (یعنی یک جریان مسلماً ارتجاعی) در انقلاب ۱۳۵۷ از نفوذ بی منازعی برخوردار بود، ولی بی هیچ تردید آن انقلاب یک شورش کاملاً مردمی و برحق بود که بیش از هر چیز دیگر، از نارضایی و خشم سراسری مردم ایران از استبداد و نابرابری و فساد رژیم شاهنشاهی بر می خاست. به همین دلیل، یکسان کردن جنبش ضد استبدادی کنونی با رهبری اصلاح طلبان نیز جز چشم بستن بر حقانیت شورش مردم علیه نظام استبدادی حاکم معنای دیگری نمی تواند داشته باشد. بی آن که بخواهم منکر اثرات منفی نفوذ اصلاح طلبان در جنبش کنونی باشم، توجه به حقانیت بدهی خواست ها و ظرفیت های انقلابی خود جنبش را حیاتی می دانم. اصلاح طلبان به همان "شیر علم" در شعر معروف مولوی شباهت دارند که با "باد" به حرکت در می آید. *

۲. دو - حضور اصلاح طلبان در جنبش هنوز مانع پیشروی آن نیست، بلکه پوششی دفاعی برای پیشروی آن به وجود می آورد، پوششی که هنوز برای گسترش دامنه توده ای جنبش اهمیت دارد. فراموش نباید کرد که هم زمانی بحران در میان حکومتی ها و خیزش توده ای مردم، قطعاً به نفع جنبش ضد استبدادی است. تجربه همه انقلابات نشان می دهند که این هم زمانی یکی از عناصر لازم و حیاتی برای شکل گیری یک موقعیت انقلابی است. در حال حاضر حضور اصلاح طلبان در جنبش اعتراضی مردم، هنوز شکاف میان "بالایی ها" را تشدید می کند.

۳. سه - نفوذ اصلاح طلبان در جنبش ضد استبدادی مردم مسلماً یکی از تناقضات این جنبش است که هر چند امکانات انکار ناپذیری برای گسترش دامنه توده ای جنبش فراهم می آورد، ولی در عین حال افق های پیشروی آن را محدودتر می سازد. تصادفی نیست که عده ای از فعالان جنبش که ضرورتاً هم خویشاوندی ایدئولوژیک با اصلاح طلبان حکومتی ندارند، در هم نفسی و هم صدایی با آنها، عرق ریز و خستگی ناپذیر به مهمل بافی های حیرت انگیزی در باره فرق "جنبش مدنی" و "جنبش انقلابی" و ستایش اولی و شکوه از دومی مشغولند تا مردم را قانع کنند که براندازی جمهوری اسلامی و درهم شکستن دستگاه های ایدئولوژیک و سرکوب آن، دستیابی به دموکراسی را ناممکن می سازد!

۴. چهار – جنبش مردم تنها از طریق تداوم و گسترش دامنه توده ای خود می تواند تناقضات و ضعف هایش را از میان بردارد. تنها از این طریق است که مردم می توانند روی پای خود بایستند ، به سازمانیابی مستقل و قوام یافته دست یابند ، راه را از بیراهه بازشناسند و افق های گسترده تاریخی را کشف کنند. این تداوم و گسترش دامنه جنبش مخصوصاً برای آگاهی و سازمان یابی طبقه کارگر اهمیت حیاتی دارد. زیرا بالا رفتن هزینه سرانه شرکت در جنبش ضد استبدادی بیش از همه به کارگران و زحمتکشان ضربه می زند. به نظر من ، در حال حاضر این مهمترین معیار ارزیابی تاکتیک های مبارزه برای هواداران سوسیالیسم و طبقه کارگر است و بی توجهی به این معیار می تواند نه تنها آنها را به سیاهی لشکر بورژوازی تبدیل کند ، بلکه شانس پیروزی جنبش ضد دیکتاتوری مردم را نیز بسوزاند.

در پایان ، چند کلمه ای هم در باره بیانیه شماره ۱۷ موسوی: تردید نمی توان داشت که موسوی در این بیانیه از پاره ای مواضع اعلام شده پیشین خودش عقب نشسته است. شاید او با این عقب نشینی می خواسته توپ را به زمین دستگاه ولایت بیندازد و مانع تلاش آنها برای ایجاد وفاق در میان جریان های مختلف درون رژیم بشود و شاید علاوه بر آن ، ترس از رادیکال تر شدن جنبش و از بین رفتن شانس بقای رژیم نیز در این عقب نشینی موثر بوده است. اما انگیزه او هر چه بوده ، بیانیه اش ایجاد وفاق در میان جریان های مختلف رژیم و حتی "اصول گرایان" را دشوارتر ساخت. ولی مهم تر از آنچه او می خواسته و آنچه نتیجه عملی کارش بوده این است که مخالفان جمهوری اسلامی و طرفداران جدایی دین از دولت ، دموکراسی ، آزادی و برابری و به ویژه هواداران سوسیالیسم و طبقه کارگر و زحمتکشان با کدام نیرو و با چه تاکتیک هایی می خواهند جلو بروند. مسلماً ما باید خواست ها و شعارهای مان را با صراحت و شفافیت تمام بیان کنیم و مدام بر روی آنها تأکید داشته باشیم ، اما هیچ جنبش انقلابی فقط با اعلام خواست ها و شعارها پیش نمی رود ، سرنوشت ما و سرنوشت همه خواست های مان بیش از هر چیز به گسترش دامنه همین جنبش بستگی دارد. در حال حاضر همه چیز را باید با این معیار ارزیابی کرد. باید دید گسترش دامنه جنبش چه شرایطی می خواهد و ما برای فراهم آوردن آن چه می توانیم بکنیم.

۱۷ دی ۱۳۸۸ (۷ ژانویه ۲۰۱۰)

مولوی : " ما همه شیران ولی شیر علم / حمله مان از باد باشد دم به دم".

[/http://www.rahekargar.net](http://www.rahekargar.net)